

## غمنامه رستم و سهراب

دکتر عباس سلمی

به کوشش: دکتر جعفر شعرا، دکتر حسن انودی

از مجموعه ادب فارسی، شماره ۲

نشر ناشر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳، ۱۸۳ صفحه.

داستان شورانگیز رستم و سهراب یکی از آثار ارزنده و بی نظیر ادبیات جهان است. داستانی که در آن، انسان آرمانی فردوسی که موفق تر پهلوان عرصه پیکار هم هست، گرفتار آن چنان سرنوشت شوم و هولناکی می گردد که ناگزیر و به دست خویش، فرزند برومند خود را به خاک و خون می کشد و عظمت هراس انگیز سرنوشت را نمایان می سازد.

داستان رستم و سهراب از شاهکارهای فردوسی و دنیای حماسه است و به همین دلیل، همواره مورد نظر اهل ذوق و اندیشه بوده است و هر کار تازه ای که در این زمینه صورت گیرد مورد توجه اهل ادب و همه ایرانیان است و چنین بود که در گذشته ای نه چندان دور، چاپ رستم و سهراب مصحح شادروان استاد مجتبی مینوی سبب شد که مقاله های عالمانه و باارزشی در نقد و بررسی آن از طرف آقایان: دکتر پرویز نائل خانلری، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، دکتر فتح الله مجتبیایی، آقای جلال خالقی مطلق و . . . در مجلات انتشار یابد. اکنون غمنامه «رستم و سهراب» با یک پیشگفتار، شرح و توضیح واژه ها و ابیات، برگزیده آرای صاحب نظران درباره این داستان تحت عنوان «دیدگاهها» و یک واژه نامه، از سوی مجموعه ادب فارسی منتشر شده است.

مجموعه ادب فارسی بر این عزم است که یک دورگزیده های شعر و نثر را در دسترس خواستاران ادب فارسی قرار دهد که دشواریهای واژه ای و مفهوم بیت یا عبارت متن حل شده باشد و خواننده بتواند از رمز لغت پای فراتر نهد و هیچ مشکلی پیش پای او نباشد تا بتواند به بررسی محتوی و تحلیل متن بپردازد و به ارزشهای والای متن دست یابد. کتاب حاضر نیز در ردیف همین گزیده ها تدوین یافته است و با این که هدف مجموعه ادب تدوین کتابهای درسی دانشگاهی نبوده است، مؤلفان کتاب، «یاری به بهبود تدریس ادبیات در دانشگاهها» را یکی از اهداف خود دانسته اند و همین امر وظیفه شان را سنگین تر ساخته است. در پیشگفتار کتاب، بررسی توأم جنبه های زبانی، هنری و محتوایی آثار را توصیه کرده اند: «. . . پس از حل دشواریهای واژه ای و تعبیرها و اصطلاحات متن و اشاراتی ←

→ از تورانیان فراهم می آورد. افراسیاب که آگاه می شود . . .

ز لشکر گزید از دلاور سران  
ده و ده هزار از دلیران کرد  
کسی کو گراید به گرز گران  
چو هومان و مر بارمان راسپرد

(۱۵۰-۱۸۰-۲)

که به تاریخ و قصص و اساطیر ممکن است وجود داشته باشد، باید به بررسی ارزش هنری و سپس به تجزیه و تحلیل محتوای آثار بپردازیم: اندیشه‌های والا و ارزشمند را بازنماییم و پنداره‌های سخیف و کج اندیشی‌های نابخردانه را نقد کنیم . . . و اگر اثر شکل داستانی دارد، آن را از جهت شناخت داستان بررسی کنیم<sup>۱</sup>. و این کاری است که همه مؤلفان، ناقدان و تحلیل‌گران متون ادبی باید به آن توجه داشته باشند، زیرا خواندن متن به دور از تجزیه و تحلیلهای محتوایی در شأن ادب غنی و سازنده ما نیست و باید از آن پرهیز کرد. مؤلفان فاضل کتاب، در بررسی و تجزیه متن، از جهت معنی واژه‌ها و اصطلاحات و تعبیرها تا حدود زیادی، موفق بوده‌اند اما از نظر تجزیه و تحلیل محتوا، همان گونه که نگارنده، موضوع را در بررسی رزم نامه رستم و اسفندیار هم یادآوری کرده است<sup>۲</sup>، تنها به یادکرد عباراتی پراکنده از سایر تحلیل‌گران قناعت کرده‌اند، در حالی که حق این بود که با نزدیک کردن و در کنار هم قراردادن آرای مخالف و موافق، بررسی و نقدی منسجم از داستان ارائه دهند و در نتیجه خوانندگان مبتدی را بیشتر یاری کنند، البته خودشان هم به این موضوع توجه داشته‌اند و دانشجویان را به تجزیه و تحلیل استادان در کلاسهای درس حواله داده‌اند، اما تکلیف سایر علاقه‌مندان چیست؟ و اگر آنچه در آغاز کتاب، ذیل عنوان «دیدگاهها» آورده‌اند «یاری‌گردانشجویان است و زمینه بحثهای محتوایی و انتقادی را آماده می‌کند»<sup>۳</sup> خوانندگان «فارسی‌زبانانی که در حدود تحصیلات دبیرستانی دانش و پیش دارند»<sup>۴</sup> برای فهم این مطالب چه باید بکنند؟

در هر صورت مؤلفان ارجمند کتاب در تهیه و تنظیم مطالب کتاب و شرح و توضیح واژه‌ها و ابیات و حل دشواریهای متن رنج بسیار برده‌اند و در بسپاری از موارد موفق بوده‌اند؛ با این همه در مواردی چند، چون و چراهایی است که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

نشست از بر بادپایی چو گرد ز دز رفت پویان به دشت نبرد (ص ۷۶)  
 نوشته‌اند: «بادپایی چو گرد: «بادپا» کنایه از اسب راهوار، تیزتنگ و «گرد» رمزسرعت و شتاب است . . . و در این جا مراد از تشبیه بادپا به گرد تندروی و سرعت رفتار آن است و احتمال دارد که «گرد» به معنی فلک و گردون باشد، و اسب را از نظر رفتن و بزرگی و شکوه مندی به فلک تشبیه کرده باشد.» ص ۷۹. در حالی که در بیت بالا «بادپا» به گرد یا فلک تشبیه نشده است، بلکه «گرد» قیدی است برای فعل «رفت» و مفهوم بیت این است که: بر اسب بادپایی سوار شد و مثل گرد (= سریع، به سرعت گرد) از دژ به دشت نبرد رفت. نظیر کلمه «گرد» در بیت:

۱. غمنامه رستم و سهراب، ص ۷.
۲. عباس سلمی، (رزم نامه رستم و اسفندیار)، چیستا، سال چهارم (آذر ماه، ۱۳۶۵)، صص ۳۰۸-۳۱۶.
۳. غمنامه رستم و سهراب، ص ۱۱.
۴. همان کتاب، ص ۱۵.

به پیش سپاه اندرآمد چو گرد

چو رعد خروشان یکی ویله کرد

ص ۸۱

\*

بدانست سهراب کو دختر است

سر و موی او از در افسر است

شگفت آمدش گفت ز ایران سپاه

چنین دختر آید به آوردگاه

سواران جنگسی به روز نبرد

همانا به ابر اندر آرند گرد

ص ۸۲

در توضیح دو بیت اخیر نوشته‌اند: «گویا مقصود سهراب از این سخن آن است که سپاه ایران که سواران چابکی دارد، چرا دختر به (زمگاه می‌فرستند؟!» ص ۸۷. درحالی که شگفتی سهراب از چیز دیگری است، او با خود می‌گوید: وقتی دختران سپاه ایران، این گونه به میدان نبرد می‌آیند، بطور قطع، پتکار پهلوانان و دلیرانش به مراتب بهتر است (تاخت و تاز آنها در میدان جنگ چشمگیرتر است). و اهمیت قضیه درین است که دشمن، از دختر ایرانی درصحنه نبرد چنان رشادتی و پیکاری را می‌بیند که بی‌اختیار زبان به ستایش دلاوریهای سواران جنگی ایران می‌گشاید «به عبارت دیگر، نبرد گرد آفرید را قیاس کار دیگر جنگجویان ایران قرار می‌دهد».

\*

بشد پیش سهراب رزم آزمای

بر اسپش ندیدم فزون زان بیای

که بر هم زند مزه را جنگجوی

گر آید ز بینی سوی مغز بوی

که سهرابش از پشت زین بر گرفت

برش ماند زان بازو اندر شگفت

ص ۹۱

می‌نویسند که: «سهراب: در یکی از نسخه‌ها به جای «سهراب»، «این مرد» آمده و همچنین در بیت ۲۸۳ نام «سهراب» را ندارد و شاید این صواب باشد، چون بسیار بعید است که درین فرصت کم، اهل قلعه سپید، نام این پهلوانی را که پیشرو لشکر تودان است یاد گرفته باشند و در نامه به شاه نام او را یاد کنند.» ص ۹۳  
در این جا، ضرورتی برای این که اهل قلعه سپید، نام سهراب را شناخته باشند نیست. این فردوسی است که در بیان سیر عادی داستان نام سهراب را به میان می‌آورد زیرا از نظر او و خواننده داستان پهلوانی که مقابل هجیر قرار می‌گیرد مشخص است و آوردن این نام در این موقعیت، دلیل بر آن نیست که اهل قلعه سپید هم سهراب را بشناسند و یا نام او را بدانند.

علاوه بر این در توضیح بیت سوم مرقوم داشته‌اند که: «سهراب او را از پشت زین برداشت و هجیر نزد او ماند، شگفت زده از بازوی نیرومند سهراب. «برش ماند» را به قرینه بیت «ز اسب اندرآمد نشست از برش» . . . ب ۱۸۶. که پیش از این در شرح ماجرا آمده چنین معنی کردیم و می‌توان گفت: نزد خود نگاه داشت (ماندن در معنی متعدی)». ص ۹۳.  
به نظر می‌رسد که در این جا نیز منظور آن باشد که: سهراب او را از پشت زین برداشت [در حالی که هجیر] براو و از قدرت بازوی او (= سهراب) در شگفت مانده بود،

یعنی «اندر شگفت ماند» را فعل جمله بدانیم. بنابراین عبارت «نزد او ماند» یا «نزد خود نگاه داشت» تعبیر درستی نیست.

\*

جوان و سرافراز چون نره شیر  
به پیش دل افروز تخت بلند

ز ترکان به گرد اندرش صد دلیر  
پرستار پنجاه با دست بند

ص ۱۱۴

نوشته اند: «دست بند: حلقه ای گرانها که زنان به مچ دست می کنند.» یعنی پنجاه کینز آداسته با دست بندها پیش تخت بلند دل افروز (شادی بخش) ایستاده بودند. ص ۱۱۶. در صورتی که بعید و غیرمنطقی به نظر می رسد که در لشکر کشی یک پهلوان آن هم برای جنگی بزرگ و حساس، کیزان حضور داشته باشند تا آن جا که پنجاه تن از آنها گرد تخت سهراب ایستاده باشند. در این جا «پرستار» در معنی غلام و خدمتکار به کار رفته است و «دست بند» هم به معنی «حلقه زدن و بر دور نشستن یا ایستادن» و «حلقه، دایره» و در این صورت معنی بیت چنین است: پنجاه خدمتکار (غلام) با دست بند (حلقه وار، دیره وار، با حلقه زدن) در پیش تخت دل افروز سهراب ایستاده بودند. چنانکه در ابیات زیرهم، «دست بند» در این معانی آمده است:

کشیدند صف پیش کاخ بلند  
به رخ چون بهار و به بالا بلند

بزرگان کشورش با دست بند  
بر شاه رفتند با دست بند

\*

فتادیم با دیو در دست بند  
خروشان زده صف در ابر بلند

بماندیم در کام شیران نژند  
کلنگان ز پر ساخته دست بند

علاوه بر این «دست بند» در معنی «دست یکدیگر را گرفتن و رقصیدن»، «نوعی رقص ایرانیان که دایره وار دست یکدیگر گرفته رقصند»<sup>۴</sup> نیز آمده است:

به هر گوشه ای دست بند سران

به هر برزن آوای رامشگران

ترکیباتی چون: «دست بند بستن = حلقه بستن، صف زدن به دایره» و «دست بند کردن = دست در کمر یکدیگر حلقه کردن و رقصیدن» نیز می تواند تأییدی باشد بر آنچه در بالا بدان اشاره رفت.<sup>۶</sup>

\*

برآورده از پرده زرین سرش

یکی گرگ پیکر درفش از برش

ص ۱۱۹

۱. دهخدا.

۲. شاهنامه، چاپ مسکو، به ترتیب: ج ۱، ص ۲۳۴ و ج ۷، ص ۳۳۲.

۳. ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، گرشاسب نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، کتابخانه

طهوری، چاپ دوم، ۱۳۵۴، ص ۱۰۰ و ۳۸۷.

۴. دهخدا. ۵. گرشاسب نامه، ص ۲۳۵.

۶. دهخدا.

بیت را چنین معنی کرده‌اند: «یعنی درفشی با نقش گرگ بر بالای پهلوان قراد داد که بر سرش پردهٔ زرین تعبیه شده است (؟)» ص ۱۳۶.

اما آنچه عنوان شده درست به نظر نمی‌رسد، زیرا با توجه به دو بیت قبل که سهراب در جستجوی بدست آوردن نشانی از رستم، مشخصات سراپردهٔ پهلوانان ایران را مطرح می‌کند و در نتیجه از هجیر می‌پرسد: سراپرده‌ای که سواران و پیلان بسیار در آنجا ایستاده‌اند و صدای کرنا بلند است و در کنارش (= از برش) درفش گرگ پیکری (درفشی با نقش گرگ) [پیا است] که سر زرینش (= سر زرین درفش) برتر از خیمه و سراپرده است [متعلق به کیست؟].

\*

چو سیرآید از مهر وز تاج و گاه  
که اوزنده پیل اندر آرد به جان

ص ۱۲۰

چنین داد پاسخ هجیرش که شاه  
نبرد کسی جوید اندر جهان

در معنی بیت‌های فوق می‌نویسند: «یعنی هجیر گفت: چون شاه (= کاووس) به تنگنا می‌افتد و از تاج و تخت و نگین پادشاهی سیر می‌شود، جنگیدن و نبرد کسی (رستم) را طلب می‌کند که او فیل مهیب را از پای درمی‌آورد [به تعبیر دیگر، کاووس وقتی که جان به لبش برسد، رستم را طلب می‌کند و دست به دامن او می‌زند. رستم چنین پهلوانی است] ص ۱۲۸.

اگر به ابیات قبل توجه شود:

سرافراز باشی به هر انجمن  
گشاده بپوشی به من بر سخن  
نگر تا کدامین به آیدت رای

ص ۱۲۰

اگر پهلوان را نمایی به من  
ورایدون که این راز داری زمن  
سرت را نخواهد همی تن به جای

روشن می‌گردد که سهراب تازه‌وارد اصرار دارد که رستم را بشناسد و این اصرار او در شناسایی رستم، هجیر را بیشتر به فکر وامی‌دارد: که نکند رستم در این میان صدمه‌ای ببیند و جانش به خطر بیفتد، لذا، به هر ترتیب شده از معرفی رستم سر باز می‌زند و ضمناً برای این که سهراب را از این جستجو بازدارد در توصیف پهلوانی و قدرت رستم می‌گوید که: شاه (= سهراب و نه کاووس)، وقتی از تاج و تخت سیر شده باشد درصد نبرد با پهلوانی (رستم) برمی‌آید که قادر است پیل را از پای در آورد.

به طوری که ملاحظه می‌شود در این جا صحبتی از کاووس و جنگ او با رستم در میان نیست (در این نبرد هر دو آنها در یک جناح قرار دارند)، پس کسی که باید از روبرو شدن با رستم واهمه داشته باشد سهراب است نه کاووس.

این که کلمهٔ «شاه» به سهراب اطلاق شده، نباید شبهه ایجاد کند، زیرا، در ابیات: ۵۲۲-۵۲۵ نیز موقعی که سهراب از هجیر می‌خواهد که: با راستی و درستی، رستم را به او

۱. ضبط مصراع دوم بیت، در چاپ مسکو: «که او زنده پیل آرد اندر نهان» است.

معرفی کند. باز هجیر سهراب را با عنوان «شاه» مورد خطاب قرار می دهد:

هجیرش چنین داد پاسخ که شاه  
بگویم همه آنچه دانم بدوی  
به کژی چرا بایدم گفت و گوی  
که منظور از «شاه» در بیت اول، سهراب است.

ص ۱۱۸

\*

خروشان بیامد به پرده سرای  
خم آورد، زان پس سنان کرد سیخ  
به نیزه در آورد بالا ز جای  
بزد نیزه بر کند هفتاد میخ  
ز هر سو بر آمد دم کمرنای  
سرا پرده یک بهره آمد ز پای

ص ۱۳۱

در توضیح بیت اول نوشته اند: «به نیزه . . . : ظاهراً «بالا» یا «پالا» به معنی اسب یدک است و چنانکه در بیت ۵۳۹ به هنگام وصف سرا پرده کاووس آمده اسب یدک در جلو سرا پرده بوده و گویا مقصود این است که با نیزه اسب یدک را از جا کند یعنی راند یا از پا درآورد.» ص ۱۳۳.

اما روشن است که در این جا، «بالا» معنی «اسب یدک» ندارد بلکه «بالا»ی سرا پرده و خیمه (یا بخشی از آن) مورد نظر است و از جای در آوردن و فروریختن آن. به تعبیر دیگر سهراب خروشان به سرا پرده کاووس حمله می برد و آن را با نیروی نیزه از جای می کند. چنانکه در بیت های بعدی، این معنی به تفصیل بیشتری مؤکد می گردد که: با زدن سنان هفتاد میخ آن را از جا می کند (هفتاد میخ برای کثرت آمده) و قسمتی از سرا پرده را فرو می ریزد، آن گونه که باعث ناراحتی و حتی وحشت کاووس می شود. ضمناً هیچ ارتباط و یا شباهتی بین این «بالا» و «بالا» یا «پالا»ی بیت مورد اشاره (۵۳۹) نیست.

\*

بمالید سهراب کف را به کف  
به رستم چنین گمت کاندر گذشت  
به آورد گه رفت از پیش صف  
زمن جنگ و پیکار سوی تو گشت  
از ایران نخواهی دگر یار کس  
چو من با تو باشم به آورد بس

ص ۱۳۲

نوشته اند: «وقتی من در جنگ با تو بسنده باشم (به تنهایی با تو بجنگم) تو نیز کسی را از سپاه ایران به یاری نمی طلبی (مخواه)» ص ۱۳۵.

اما مفهوم ایندکسی متفاوت تعبیر بالاست. یعنی سهراب از رستم می پرسد که نمی خواهی کمکی از بین ایرانیان انتخاب کنی (به زبان دیگر، آیا می خواهی به تنهایی بجنگی؟) زیرا که من با تو به تنهایی می جنگم و حریف تو هستم ولی تو بخواهی، می توانی کمکی هم اختیار کنی (و این امر از دلاوری و بی باکی ییعد سهراب جوان، مایه می گیرد).

\*

۱. بیت مورد نظر این است:

به گرد اندرش خیمه زاندازه بیش  
بس یشت بیلان و پالاش پیش

یکی دشنه بگرفت رستم به دست

که از تن ببرد سر خویش پست

ص ۱۵۵

می نویسند: «پست: تأکیدی است برای «بریدن» و گویا مراد حقارت و خواری

است.» ص ۱۵۸.

درحالی که «پست» مفهوم «از بیخ و بن» و «هموار» دارد، بنابراین «پست بریدن» یعنی «از بیخ و بن بریدن». در ابیات زیر نیز همین معنی را دارد.

سران‌شان ببرم به شمشیر پست

ز لشکر هر آنکس که آید بدشت

سرش را برید از تن پاك پست

که بگرفت ریش سیاوش به دست

به فتراک شبرنگ سرکش بیست

سرانشان به خنجر برید پست

بریدند و بر بارگی برنشست

بفرمود تا گوش و بینیش پست

\*

چوزین سان شودسوی ایشان‌نشان

چه گویند گردان و گردنکشان

ص ۱۶۱

نوشته اند: «شود... نشان: نشان شود، آشکار شود. نزدیک به این معنی در

جاهای دیگر شاهنامه به کار رفته است.» ص ۱۶۴.

«شدن» در این جا معنی «رفتن» دارد و مفهوم بیت این است:

وقتی نشانی [واقعه / جریان] بدین گونه نزد پهلوانان و گردنکشان برود (= برسد)

آنها چه خواهند گفت؟ به عبارت دیگر، وقتی آنها بدین ترتیب از قضیه با خبر شوند پیش

خود چه خواهند گفت؟ (کار من قابل توجیه نیست).

\*

پس نامه آنگاه بر پای خاست

فرستاد نامه سوی راه راست

بر آن راه بیراه شد ناپدید

بنه بر نهاد و سر اندر کشید

ص ۹۱

می نویسند: «سر اندر کشید: سر فرو برد، پنهان گشت. یعنی گزدهم نامه را از راه

راست فرستاد پس از آن از جای برخاست و بنه را بر اسب بار کرد و از نظرها غایب شد

و از بیراهه (راه زیر دژ رفت)» ۹۵.

و حال آن که «سر اندر کشیدن» معنی «حرکت کردن، راه افتادن» دارد چنانکه در

بیت زیر نیز همین معنی را دارد:

وزان راه آسان سر اندر کشید

ر یگفت آن شگفتی به موبد که دید

اما، شارحان محترم، به هنگام دادن معنی بیت اخیر هم، «سر اندر کشیدن» را

۱. شاهنامه، چاپ مسکو، به ترتیب: (ج ۴، ص ۱۶۴)، (ج ۵، ص ۱۸۹)، (ج ۵، ص ۱۴) و

(ج ۹، ص ۳۷۹).

۲. همان کتاب، ج ۶، ص ۲۳۸.

\*

که بانگ پی اسب نشنیده‌ای  
زبان بر ستودنش بگشایدت  
که دریا خروشان بگردد ز باد

تو مردان جنگی کجا دیده‌ای  
که چندین ز رستم سخن بایدت  
ارش بینم. آنگاه آیدت یاد

ص ۱۲۱

در توضیح بیت سوم آورده‌اند که: «سهراب خود را در جنگ به دریایی تشبیه می‌کند، می‌گوید: اگر با رستم روبه‌رو شوم، دریایی را می‌بینی که به وسیله باد خروشان شده است.» ص ۱۲۹.

ظاهراً با توجه به بیت‌های قبل که سهراب به‌هجیر می‌گوید: تو مردان جنگی ندیده‌ای، بنابراین حق داری که از رستم بدین گونه یاد کنی و زبان به آفرین او بگشایی. لذا رستم را به دریا تشبیه می‌کند و خود را به باد و معتقد است که باد قادر است دریا را طوفانی و خروشان سازد، آن چنان که در تمثیلهای بعدی هم، در اولی خود را به دریا تشبیه می‌کند و رستم را به آتش و در دومی خود را به آفتاب تشبیه کرده که قادر است تیرگی را از بین ببرد:

که دریا به آرام خندان بود  
ندارد دم آتش تیز پای  
چو تیغ از میان برکشد آفتاب

از آتش تو را بیم چندان بود  
چو دریای سبز اندر آید ز جای  
سر تیرگی اندر آید به خواب

ص ۱۲۱

بنابراین در بیت مورد نظر می‌گوید: اگر او را (رستم را) ببینم (با او روبه‌رو شوم) یادت خواهد آمد (خواهی فهمید) که دریا [با همه بزرگی و عظمت (رستم با همه شکوه و قدرتش)] از باد (= سهراب) خروشان و متلاطم می‌گردد. به عبارت دیگر، رستم آن دژ شکست‌ناپذیر و آن قدرت فوق‌العاده و غیر قابل نفوذی که تو می‌اندیشی نیست.

ز مشک سیه گردش آگین کنم  
و گرنه مرا خود جز این نیست رای  
جهانی ز زاری همی کرد کور

همی گفتم اگر دخمه زرین کنم  
چون من رفته باشم نماند به جای  
یکسی دخمه گردش ز سم ستود

ص ۱۶۳

در توضیح بیت سوم نوشته‌اند: «آنگاه گوری از سم چارپایان ساخت، . . . از سیاق عبارت و نیز از شاهنامه بنداری برمی‌آید که رستم قبر سهراب را از سم چارپا ساخت تا با گذشت روزگار از میان نرود. در ترجمه بنداری (به خلاف تربیت ابیات در متن حاضر) اول بنای قبر را گفته و پس از آن مشک آگین و زرین ساختن را آورده است که تأکید است بر این که قبر را از سم ساخت تا پایدار بماند. در نسخه‌ای به جای «سم ستور»، «چو

۱. جعفر شعار و حسن انوری، (ذم‌نامه رستم و اسفندیار، تهران، نشرناشر، ۱۳۶۳، ص ۱۱۵.

سم ستور» آمده که بنا به این ضبط معنی روشن است یعنی منجنی ساخت. ص ۱۶۷.  
 ساختن گور از سم چارپا بعید به نظر می رسد. اما می دانیم که «دخمه کردن» رسم متوالی بوده است و اغلب دخمه ها را می آراسته اند، بویژه دخمه پادشاهان و بزرگان را: از جمله، دخمه ای که برای دارا ترتیب داده اند چنین توصیف شده است:

بر آسان که بد فره و دین اوی	یکی دخمه کردش به آیین اوی
چو آمدش هنگام جاوید خواب	بشستندش از خون به روشن گلاب
همه پیکرش گوهر و زرش بوم	بیاراستندش به دیبای روم
وزان پس کسی روی او را ندید	تنش زیر کافور شد ناپدید
یکی بر سرش تاج مشکین نهاد	به دخمه درون تخت زرین نهاد
برو بر ز مژگان بباید خون <sup>۱</sup>	نهادش به تابوت زر اندرون

و یا توصیف دخمه گشتاسب این گونه است:

یکی دخمه کردند از شیز و عاج  
 و یا در جریان کشته شدن بهرام بر دست تزاو، هنگامی که جسد بهرام را از میدان

نبرد می آوردند چنین داریم:

بکرदार شاهان ورا دخمه کرد	بیاوردش از جایگاه بُرد
بپوشید بر تنش چینی حریر	بیاگند مغزش به مشک و عیبر
بخواباند و آویخت از برش تاج	بر آیین شاهانش بر تخت عاج
تو گفتی که بهرام هرگز نبود <sup>۲</sup>	در دخمه کردند سرخ و کبود

که با گذشت زمان، احتمال آسیب رسیدن و مسورد دستبرد واقع شدن این قبیل دخمه ها می رفته است. لذا رستم اندیشیده است که اگر دخمه سهراب را به آیین شاهان و بزرگان بسازد، چه بسا از حوادث روزگار مصون نماند و بعد از مرگ او از میان برود. بدین مناسبت مآل اندیشی کرده برای فرزندش دخمه ای از نوع «سم» تربیت می دهد تا گمنام اما ماندنی باشد. و «سم»، چنانکه در فرهنگها آمده است: «جایی را گویند که در زیر زمین یا در کوه بکنند و چنان سازند که در درون آن توان ایستاد و خوابید، همچنانکه مرتاضان و درویشان برای خود و چوپانان به جهت گوسفندان سازند»<sup>۳</sup>، و به این اعتبار در مصرع اول بیت می گوید: دخمه ای ساخت از [نوع] سمهایی که برای ستوران ساخته می شود (نه آرامگاه باشکوه و مجللی، آن گونه که رسم بوده است) و هدف از این کار نیز در بیت دوم و از زبان رستم با صراحت بیان شده است: که اگر دخمه زرینی بکند پایدار نخواهد ماند. بیت سوم هم تأکیدی است بر این که: قبر ساده، گمنام و محقر سهراب بر خلاف انتظار عموم بوده و بر شدت سوز و تأثر این سوگ افزوده است (جهانی ز زاری همی کرد کور). این که در یکی از نسخه ها به جای «سم ستور»، «چو سم ستور» آمده است،

←

۱. شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۱۶، ص ۱۸۰۴.

۲. همان کتاب، ج ۶، ص ۱۷۴۷.

۳. همان کتاب، ج ۳، ص ۸۶۷.

۴. برهان قاطع.